

خیلواکی



استقلال

[www.esteglaal.net](http://www.esteglaal.net)

یکشنبه ۲۸ جون ۲۰۲۶

انتخاب و ارسال: فریده نوری

## گله از خدا



یکی در گوشه ای می گفت: مردم پیر گردیدم      دگر از کار این مردم، خدا یا سیر گردیدم

به هر کس مهر و دل دادم ز خود دلگیر گردیدم      تو می گفتی که رحمانی، پناه مستمندانی

بیا ای مهربان... دلهای تنها را تماشا کن

جوانان را درون کوچه ها بیکار می بینم      به هر گوشه کناری، کودک بیچار می بینم

دل تنگ پدر ها را ز غم صد پار می بینم

تو ای آنکه ز خیر و شر ز هر چه هست بالاتر      بیا اینک... دمی سیل غم ما را تماشا کن

یکی از جا نمی خیزد، که من مرد خدا هستم!      یکی در گوشه خواند که: من مشکل کشا هستم!

سپس آن دیگری گوید: به هر دردی دوا هستم!

در این جا روباه ها شاه اند: غزالان در غم و آه اند      بیا... مرغان خونین پر به صحرا را تماشا کن  
به هر جا بنگری، بینی یتیمی اشک می ریزد      به هر دم ناله خود را به حلق می آویزد  
و دادی از گلوی خشک از این ویرانه می خیزد

تو گفتی: دردمندان را طیب مهربان هستم      دمی... حال دل زن های "بینوا" را تماشا کن  
اگر گویم: کریمی... ظلم بر بیچاره یعنی چه؟!      اگر گویم نعیمی... این همه آواره یعنی چه؟!  
اگر گویم غفوری... سفره صد پاره یعنی چه؟!      تو گفتی: باغ زیبا را همیشه باغبان هستم  
دمی ای باغبان، پژمرده گل ها را تماشا کن

به شک افتادم ای یارب، ادب از خود رها کردم      تو دریایی و من قطره، در آن دریا شنا کردم  
وفا کردی به من یارا، به تو اما جفا کردم      من دیوانه مسکین پشیمانم خطا کردم  
بیا در چشم من یارب، تو دریا را تماشا کن